

خلاصه و ترجمه کتاب

کشف الارتیاب

فی اتباع محمد بن عبدالوهاب

تالیف امام سید محسن امین

ترجمه و تلخیص: سید ابوالفضل ایرانی

فهرست مطالب

مقدمه اول:	۵
تاریخ وهابیت	۵
فصل اول: ریشه وهابیت	۵
فصل دوم: جنگ های شریف غالب، امیر مکه با وهابیان	۸
جنگ وهابیان در عراق و تکرار فاجعه کربلا	۸
نقض صلح بین وهابیان و شریف غالب	۸
حمله وهابیان به طائف	۱۰
ورود وهابیان به طائف و جنایت های آنان در آنجا	۱۰
فتح مکه توسط وهابیان بدون جنگ	۱۰
ویرانی قبور مکه و اجبار مردم بر وهابی گری	۱۱
محاصره جده	۱۲
ورود شریف غالب به مکه	۱۲
سیطره وهابیان بر ینبع و بازپس گیری آن	۱۳
محاصره مکه در سال ۱۲۱۹	۱۳
محاصره جده و بستن راه های جده و مکه	۱۴
صلح وهابیان با شریف غالب و اتفاقات بعد آن	۱۴
فصل سوم: جنگ محمد علی پاشا با وهابیان	۱۴
دستگیری مضایفی	۱۶
دستگیری شریف غالب	۱۶
مداومت محمد علی پاشا بر جنگ با وهابیان	۱۷
صلح بین طوسون پاشا و وهابیان و درگذشت طوسون	۱۷
فصل چهارم: سرانجام نجد و اعمال وهابیان در حجاز و عراق و شام	۱۸
هجوم وهابیان به حجاز و کشتن حاجیان یمنی	۱۹

- ۲۰.....هجوم وهابیان به عراق.....
- ۲۰.....تخریب گنبدها و زیارتگاه ها در حجاز.....
- ۲۲.....مقدمه دوم :
- ۲۲.....امور مهمی که رد شبهات وهابیان به آن امور وابسته است.....
- ۲۲.....امر اول:.....
- ۲۲.....امر دوم:.....
- ۲۳.....امر سوم:.....
- ۲۴.....امر پنجم:.....
- ۲۵.....امر ششم:.....
- ۲۷.....امر هفتم:.....
- ۲۸.....امر هشتم:.....
- ۲۸.....امر نهم:.....
- ۲۸.....امر دهم:.....
- ۲۹.....امر یازدهم:.....
- ۲۹.....امر دوازدهم:.....
- ۳۰.....امر سیزدهم:.....
- ۳۰.....امر چهاردهم:.....
- ۳۱.....امر پانزدهم:.....
- ۳۲.....امر شانزدهم:.....
- ۳۲.....امر هفدهم:.....
- ۳۳.....امر هجدهم:.....
- ۳۴.....مقدمه سوم.....
- ۳۴.....اول:.....
- ۳۴.....دوم:.....
- ۳۵.....سوم:.....

۳۵.....: چهارم

۳۵.....: پنجم

۳۵.....: ششم

۳۶.....: هفتم

۳۶.....: هشتم

۳۶.....: نهم

۳۷.....: دهم

۳۷.....: یازدهم

۳۸.....: دوازدهم

مقدمه اول:

تاریخ وهابیت

فصل اول: ریشه وهابیت

فرقه وهابیت به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی نسبت داده می شود. وی در سال ۱۱۱۱ هجری قمری بدنیا آمد و ۹۶ سال عمر کرد. او در ابتدا در محضر بسیاری از علماء مکه و مدینه حضور یافت اما علماء و همچنین پدر وی که از صالحان بود نشانه های گمراهی را در محمد بن عبدالوهاب می دیدند و از جمله کسانی که در رد محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشت برادر او بود.

محمد بن عبدالوهاب به مطالعه داستان مدعیان دروغین نبوت اشتیاق فراوانی داشت. او چهار پسر به نام های عبدالله، حسن، حسین و علی داشت. بعد از محمد بن عبدالوهاب، عبدالله جانشین پدر شد و بعد از او فرزند عبدالله به نام سلیمان. محمد بن سعود و خاندان وی حامیان سیاسی حرکت محمد بن عبدالوهاب بودند.

در کتاب خلاصه الکلام آمده است: محمد عبدالوهاب در سال ۱۱۴۳ قیام کرد و در ۱۱۵۰ مشهور شد و امیر درعیه یعنی محمد بن سعود او را یاری و مردم را مجبور به پیروی از محمد کرد.

محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب یکدیگر را تقویت کردند. طبق توافق بین آنها حکومت در اختیار خاندان سعود و مذهب در اختیار خاندان محمد بن عبدالوهاب که به آل شیخ معروف شدند، قرار گرفت. آنها ابتدا شهر درعیه را پایتخت حکومت خود قرار دادند.

محمود شکری آلوسی در کتاب تاریخ نجد می گوید: محمد بن عبدالوهاب در شهر عیینه به دنیا آمد و در آنجا بزرگ شد. وی در نزد پدرش فقه حنبلی را آموخت و از همان کوچکی سخنانی می گفت که مورد انکار علماء قرار می گرفت. او بشدت با استغاثه نزد قبر پیامبر مخالف بود. او به شهرهای مختلفی همچون بصره مسافرت کرد اما وی را از آن شهرها اخراج کردند تا اینکه در شهر حریمله نزد پدرش برگشت. پدر محمد او را از ایراد گرفتن بر مسلمانان نجد نهی می کرد اما محمد بن عبدالوهاب توجهی نکرد تا اینکه بین آنها اختلاف افتاد. در سال ۱۱۵۳ پدرش مرد و او جرات بیشتری برای اظهار عقیده خود یافت. به دلیل ایراد گرفتن از اهل نجد تصمیم به قتل وی گرفته شد، اما او به شهر عیینه رفت. در آن زمان عثمان بن احمد بن معمر در آنجا حکومت می کرد. او به

محمد بن عبدالوهاب در نشر عقایدش کمک کرد. محمد در آن شهر قبر زید بن الخطاب را خراب کرد که خبر آن به گوش حاکم احساء و قطیف و توابعش، رسید. او طی نامه ای دستور قتل محمد بن عبدالوهاب را به عثمان داد.

محمد در سال ۱۱۶۰ به سمت درعیه که روزی سرزمین مسیلمه کذاب بوده است، رفت. در آن زمان محمد بن سعود در آنجا حکومت می کرد. او با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد که با مسلمانان بجنگد. از این رو چندین بار با اهل درعیه و احساء و نجد جنگید تا اینکه حکومت نجد در اختیار آل سعود قرار گرفت.

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ و بعد از وی محمد بن سعود نیز مرد. بعد از او عبدالعزیز حاکم شد و به انتشار این فرقه کمک کرد. بعد از او نیز پسرش حاکم شد که در وهابی گری بشدت متعصب بود و مسلمانان را از حج منع کرد.

وهابیت اگرچه در زمان محمد بن عبدالوهاب منتشر شد اما این فرقه در قرن هفتم به دست ابن تیمیه و شاگردانش یعنی ابن قیم و ابن عبدالهادی پایه گذاری شد.

در مورد ریشه وهابیت به رساله ای از محمد بن اسماعیل صنعانی برخوردیم. محمد بن اسماعیل در سال ۱۰۵۹ متولد و ۱۱۲۸ از دنیا رفته است. وی رساله در دفاع از عقاید وهابیت به نام: تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد^۲ دارد. وقتی اخبار محمد بن عبدالوهاب به صنعانی می رسد، در مدح او قصیده ای می سراید:

سلامی علی نجد ومن حل فی نجد

وإن كان تسلیمی علی البعد لایجد

اما وقتی از حقیقت امر محمد بن عبدالوهاب اطلاع پیدا می کند از قصیده خود بر می گردد و می گوید:

رجعت عن النظم الذی قلت فی النجدی

فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی

صنعانی در شرح این قصیده که آن را: محو الحوبة فی شرح ابیات التوبة^۳ نامیده می گوید:

۲. پاک کردن اعتقاد از آلودگی های الحاد

۳. برطرف کردن گناه، در شرح ابیات شعر توبه

بعد از اینکه آیات ابتدایی را به نجد رساندم، مردی به نام شیخ مرید که از شاگردان محمد بن عبدالوهاب بود و من اشعار را برای او فرستاده بودم، نزد من آمد. قبل از وی نیز شیخ عبدالرحمن نجدی نزد من آمد و از اوصاف محمد بن عبدالوهاب و ریختن خون و غارت اموال و قتل مسلمین حتی از راه خدعه و تکفیر امت محمدی به دست محمد بن عبدالوهاب خبر داده بود. من در حالت تردید باقی مانده بودم تا اینکه شیخ مرید به همراه رساله های محمد بن عبدالوهاب در تکفیر مسلمین نزد من آمد. بنابراین محمد بن عبدالوهاب را شناختم و فهمیدم که او از شریعت مقداری اطلاع پیدا کرده است اما در آنها دقت نکرده و نزد کسی که علوم نافع و هدایت را به او نشان دهد نرفته است. بلکه بدون تحقیق از ابن تیمیه و ابن قیم تقلید کرده است در حالیکه آن دو تقلید را حرام می دانستند.

فصل دوم: جنگ های شریف غالب، امیر مکه با وهابیان

در کتاب خلاصه الکلام آمده است که شریف غالب بالغ بر پنجاه بار با وهابیان جنگید. او در سال ۱۲۰۵ ششصد جنگجو به همراه برادرش عبدالعزیز به جنگ آنها فرستاد که این سپاه تا منطقه عریق الدسم رسیدند و تعدادی از روستاهای نجد را تصرف کردند. او پیوسته با وهابیان و قبایلی که با عبدالعزیز بن محمد بن سعود بیعت کرده بودند در جنگ بود تا اینکه در آخرین جنگی که بین آنها که در سال ۱۲۱۲ در گرفت حدود دو هزار نفر از هر طرف کشته شدند. در سال ۱۲۱۳ بعد از مکاتباتی که بین عبدالعزیز و شریف غالب صورت گرفت، قرارداد صلح بین آنها بسته شد و طی آن مناطق تحت حکومت هریک مشخص شد. در سال ۱۲۱۴ سعود بن عبدالعزیز با جمعیت زیادی برای حج آمدند و با شریف غالب دیدار کردند.

جنگ وهابیان در عراق و تکرار فاجعه کربلا

در سال ۱۲۱۶ سعود بن عبدالعزیز لشکر بزرگی از اعراب نجد فراهم کرد و با عراق جنگید. وی کربلا را محاصره کرد و سپس وارد شهر شد و اهل کربلا را به شمشیر بست و کسی جز آنها که توانسته بودند مخفی شوند یا فرار کنند، نجات نیافت. آنها شهر را غارت کرده و مرقد امام حسین علیه السلام را ویران کردند و اشیا قیمتی را به غارت بردند و حرمت ذریه رسول خدا را رعایت نکردند که این اعمال آنها فاجعه کربلا و جنایات بنی امیه و متوکل عباسی را یادآوری کرد.

وهابیان در ادامه به شهر نجف حمله کردند. علامه سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه که در زمان وی حمله وهابیان به عراق صورت گرفت، می گوید:

در شب نهم ماه صفر سال ۱۲۲۱ قبل از صبح، سعود به ما در نجف حمله کرد و ما از این اتفاق بی اطلاع بودیم. آنان - تا جایی پیش رفتند که - از حصارهای شهر بالا رفته و نزدیک بود شهر را تصرف کنند اما معجزات امیرالمومنین آشکار شد و بسیاری از سپاهیان سعود کشته شدند و او با حسرت برگشت.

نقض صلح بین وهابیان و شریف غالب

سعود بعد از صلح دائماً دسیسه می کرد. او با بسیاری از قبائل حجاز مکاتبه و آنها را دعوت به وهابیت می کرد که در نتیجه این دسیسه ها تمام قبائل حجاز وهابی شدند. شریف غالب متوجه

این نقض صلح شد و به حاکمش در شهر قنقذه دستور داد تا با شیخ محایل - از سران قبائل وهابی شده - بجنگد. در نتیجه‌ی این جنگ کشتار زیادی اتفاق افتاد.

بار دیگر از وهابی شدن اهالی حلی به شریف غالب خبر رسید. این بار نیز وی لشکری به فرماندهی سید ناصر بن سلیمان به جنگ آنان فرستاد. وی در این جنگ پیروز شد و به همراه غنایم و عده ای از توبه کننده گان به مکه برگشت. پیوسته از گوشه و کنار خبر وهابی شدن مردم به شریف غالب می رسید. وهابیان که طعم تهدید حاکم قنقذه - از طرف شریف غالب - را چشیده بودند به دنبال نیرنگ برای کشتن او بودند. سه قبیله از آنها به حاکم قنقذه نامه ای نوشتند و از او برای جنگ با وهابیان دعوت کردند. اما در حقیقت قصد داشتند وقتی حاکم به سمت آنها آمد او را بکشند. وقتی حاکم وارد شد به وی حمله کردند اما خداوند او را بر وهابیان پیروز گردانید و بسیاری از وهابیان به دست وی کشته شدند.

در اوائل سال ۱۲۱۷ معدی بن شار شیخ محائل لشکری دوازده هزار نفره درست کرد و به سمت قنقذه که اطلاعی از حرکت آنان نداشتند، رفت. بعد از جنگی بین آنها صورت گرفت، چهارصد وهابی کشته و دویست نفر دیگر زخمی شدند. دویست نفر نیز به اسارت گرفته شده و بقیه فرار کردند.

سعود دائما در حال فاسد کردن قبائل بود تا اینکه متوجه شد به زودی یمن تحت سلطه او قرار خواهد گرفت. در آن هنگام وی سالم بن شکبان را حاکم قبیله زهران قرار داد که او نیز شروع به فاسد کردن مردم ایشان کرد. وقتی شریف مطلع شد نامه ای به عبدالعزیز و سعود نوشت و از آنها خواست که به عهد خود وفا کنند. هر کدام از آنها نیز نامه ای به شریف نوشته و در آن عذرهای سستی برای اعمال خود آوردند. شریف کسانی را به زهران برای کشف حقیقت فرستاد که آنها شنیده های شریف را تایید کرد.

شریف شوهر خواهر خود به نام عثمان بن عبدالرحمن؛ مضایفی را به همراه چند نفر دیگر برای تجدید پیمان صلح به درعیه فرستاد. عثمان از عبدالعزیز درخواست ملاقات خصوصی کرد. در این ملاقات وی به شریف خیانت کرد و در قبال دریافت منصبی از سوی عبدالعزیز قول فتح مکه را داد. عبدالعزیز نیز فوراً این پیشنهاد را پذیرفت و او را به حکومت طائف منسوب کرد. عبدالعزیز نامه ای نیز به شریف نوشت و در آن به طوری ظاهری به چاپلوسی پرداخت. در راه برگشت عثمان شروع به مدح وهابیت کرد و همراهان وی که از خیانت او اطلاع نداشتند، سخنان او را رد می کردند. وی در مکانی در بین راه به نام عبیلاء که محل امن و پناهگاه بود ماند و به بزرگان قبائل نزدیک نامه نوشت و آنها نیز از او اطاعت کردند.

حمله وهابیان به طائف

مضایفی در سال ۱۲۱۷ به قصد تسخیر طائف از پناهگاه خود خارج شد و در محلی به نام عرج با شریف عبدالمعین جنگید که در آن شکست خورد. عبدالمعین شترها و اشیا با ارزش آنان را به غنیمت گرفت. شریف غالب نیز به قصد عبیلاء و مقابله با مضایفی حرکت کرد که با برادرش شریف عبدالمعین ملاقات کرد. آنها پناهگاه مضایفی را محاصره کرده اما نتوانستند بر او پیروز شوند لذا به طائف برگشتند. بعد از این جریان، مضایفی از پناهگاه خود خارج شد و به همراه لشکر امیر شهر پیشه، به طائف حمله کرد. این جنگ روزها طول کشید. در یکی از روزها به شریف خبر دادند که مضایفی قصد حمله به مکه را دارد. وی شخصی را فرستاد تا از این خبر مطمئن شود. قاصد شریف به او خبر داد که مضایفی در محلی به نام ریح التماره خیمه زده اند. شریف به عده ای پول داد تا از طائف دفاع کنند و خود به سمت مکه رفت اما افراد شریف در طائف دچار سستی شدند. فردی به نام دخیل الله از میان آنان به وهابیان ملحق شد و به آنان درباره رفتن شریف به سمت مکه خبر داد. بزرگی از اهل طائف به عبدالله بویحیت با برخی از بزرگان شهر تصمیم گرفتند در قبال پرداخت مبلغی، برای مردم امان بگیرند اما برخی از اهل طائف با سنگ او را کشتند. وقتی وهابیان از این موضوع اطلاع پیدا کردند به شهر حمله کردند و کسی که توان ایستادگی در مقابل ایشان را داشته باشد وجود نداشت.

ورود وهابیان به طائف و جنایت های آنان در آنجا

وهابیان با زور وارد شهر طائف شدند و مردم بسیاری را کشتند. حتی اطفال شیرخوار را سر بریدند و فراری ها را نیز اسیر کرده و به قتل رساندند. خانه ها را تفتیش کرده و مردم پناه گرفته در آنها و یا مشغول نماز در مساجد را ذبح کردند. برخی از مردان شهر در برخی از خانه ها هنوز مشغول نبرد بودند. به آنها امان داده شد اما بعد از اینکه خود را تسلیم کردند برخی کشته شده و برخی بدون هیچ مالی حتی لباس، از شهر اخراج شدند. بعد از این جریانات عثمان مضایفی به سعود نامه نوشت و او را از اتفاقات افتاده آگاه کرد. سعود که قصد حمله به عراق را داشت از شنیدن این خبرها بسیار خوشحال شد.

فتح مکه توسط وهابیان بدون جنگ

در سال ۱۲۱۷ سعود به سمت حجاز رفت. وقتی وی به روستای عییناء در نزدیکی مکه رسید خبر آمدن او به مکه، به اهل آنجا و حجاج رسید و آنان از شنیدن این خبر دچار اضطراب و دلهره آنان شدند. امام مسقط سلطان بن سعید و نقیب المکلی و امراء حجاج مصر و شام که همراه آنها لشکر زیادی بود نیز از کسانی که مشغول به جا آوردن حج بودند. در روز ترویه شایعه شد که سعود در عرفات بسر می برد اما بعدها دروغ بودن خبر مشخص شد. بعد پایان یافتن حج شریف فرمان جهاد

داد و شریف پاشا؛ امیر جده به همراه لشکرش به جنگ سعود رفت اما پس از دو روز شکست خورد. شریف امراء حج را جمع کرد و از ایشان خواست تا با وهابیان بجنگند اما ایشان به بهانه نداشتن سلاح کافی موافقت نکردند. شریف به آنان تضمین داد که در صورت حضور در جنگ سلاح کافی در اختیار آنان قرار دهد اما ایشان گفتند: به سعود نامه می نویسیم و از او می خواهیم برگردد، اگر برگشت با او خواهیم جنگید. آنها دوبار به سعود نامه نوشتند و در هر دو بار سعود با تهدید پاسخ ایشان را داد. بار دیگر شریف از ایشان خواست با وهابیان بجنگند اما ایشان تصمیم به ترک مکه گرفتند.

شریف نامه ای را توسط برادرش عبدالمعین و گروهی از بزرگان مکه به سعود فرستاد و از او برای اهل مکه امان خواست. سعود در پاسخ آنان گفت: من به جنگ شما آمده ام تا فقط خدا را بپرستید. برخی از علماء گفت: والله ما غیر خدا را نمی پرستیم.

سعود خوشحال از این اتفاقات، به کاتب خود دستور نوشتن امان نامه را داد.^۴ وی در هشتم محرم سال ۱۲۱۸، وارد مکه شد. روز بعد مردم را جمع کرد و به آنان گفت: ای اهل مکه شما همسایه خانه امن خدا هستید و در بهترین مکان ها زندگی می کنید، همانا ما در زمانی که وارد این شهر شدیم، که از ضعف عرب بودیم، اما از آنجا که خداوند ظهور این دین را خواسته بود، ما به آن دعوت کردیم و همه این جماعت و قبائل با این شمشیر اسلام آوردند. در آن هنگام شمشیرش را به سمت کعبه گرفت و گفت: امسال قصد جنگ با عراق را داشتم اما وقتی خبر اتفاقات طائف رو شنیدم، ترسیدم بادیه نشین ها به شما آسیب بزنند، پس حمد بگوئید خدایی را که به اسلام هدایتتان کرد و از شرک نجاتتان داد. من از شما می خواهم از شرکی که تا کنون انجام می دادید دست بردارید و با من بیعت کنید. سپس مردم با سعود بیعت کردند.

ویرانی قبور مکه و اجبار مردم بر وهابی گری

صبح هنگام وهابیان به همراه عده زیادی از مردم به همراه بیل و کلنگ، بارگاه و قبه های قبرستان معلی و گنبد زادگاه پیامبر و حضرت علی و حضرت خدیجه و چاه زمزم را نابود کردند. وهابیان در مکه به جستجوی اثرات بزرگان بودند و وقتی آنها را میافتند نابود می کردند. در نتیجه این رفتارها در عرض سه روز همه آثار را از بین بردند و مردم هم از ترس با آنها همراهی می کردند.

سپس وهابیان تکرار نماز جماعت را در مسجد مکه حرام کرده و گفتند: صبح ها، شافعیان، ظهر ها مالکی ها و عصرها حنبلیان و مغرب را حنفیان و عشاء را هر که خواست نماز جماعت بخواند. آنها

۴. وی در این امان نامه مسلمین مکه را تکفیر کرد و با آنان را به منزله اهل کتاب قرار داد.

قلیان و آلات لهو را جمع کرده و آتش زده و مردم را از کشیدن سیگار، استغاثه به مخلوق و ساخت بارگاه روی قبور، به بهانه شرک بودن این اعمال منع کردند.

سعود به علماء مکه دستور داد تا عقاید محمد بن عبدالوهاب را از کتاب موسوم به کشف الشبهات تدریس کنند و آنها نیز توان مخالفت نداشتند. سپس وی از قبایل اطراف بیعت گرفت و به بهانه انتقام، اموال زیادی از آنان را تصاحب کرد.

محاصره جده

سعود نامه ای به اهل جده نوشت و از آنان خواست از او اطاعت کنند. آنها خود را تابع شریف دانستند. سعود بعد از گرفتن اموالی از اهل جده، سپاهش را به سمت آن شهر فرستاد. شریف نیز توپ های جنگی را آماده نمود. وهابیان تا هشت روز باقی ماندن و به شهر حمله کردند اما شکست خوردند.

شریف بعد از آن به جنگ وهابیان بادیه نشین رفت و عده ای را کشت و عده ای را اسیر کرد و بعد از اینکه امیر آنان فرار کرد، به جده بازگشت.

ورود شریف غالب به مکه

شریف تصمیم گرفت وهابیان را از مکه بیرون کند. او به همراه شریف پاشا و لشکرش و سه توپ جنگی در محلی نزدیک مکه به نام الزهرا توقف کرد. لشکر شریف قلعه جیاد را محاصره کرده و سربازان سعود داخل قلعه شبانه فرار کردند. شریف غالب وارد مکه شد و شریف عبدالمعین با وی نجنگید.

شریف غالب لشکری برای محافظت از الزیماء ترتیب داد و گروهی را برای محاصره طائف فرستاد. کار بر عثمان مضایفی سخت شد تا اینکه سعود لشکری را به کمک او فرستاد در نتیجه لشکر شریف به مکه بازگشتند.

لشکرکشی های مضایفی و ابن شکبان پیوسته ادامه داشت. آنها به هذیل الشام حمله کرده و آنان را کشتند و زنانشان را برهنه کردند. سپس به بنی مسعود حمله کردند تا آنان وهابی شوند و چون آنان نپذیرفتند عده زیادی از آنان را کشتند. و بعد از آن با بنی عمر و اهالی اللفاع جنگید و عده بسیاری از آنان را کشتند.

در سال ۱۲۱۹ ابن شکبان و مضایفی با لشکری دوازده هزار نفره جده را محاصره کردند و بعد از سه روز به آن حمله کردند اما به وسیله توپ های اهل جده متفرق شده و عده زیادی از آنها کشته شدند. وهابیان که این وضعیت را دیدند برگشتند.

شریف دو لشکر به سمت اللیث فرستاد یکی از طریق دریا و دیگری از طریق خشکی. لشکر دریایی زودتر رسید و اهالی آنجا بدون جنگ از او اطاعت کردند و بعد از آن لشکر خشکی نیز رسید. سه روز بعد وهابیان با چهار هزار نفر به ایشان حمله کردند. در نتیجه این جنگ بسیاری از وهابیان کشته شدند. بعضی از ترک های لشکر، سرهای وهابیان را نزد شریف فرستادند و او نیز آنها را در خارج از مکه آویزان کرد.

سپس وی لشکری با دویست و پنجاه سوار برای محافظت از المدرة فرستاد. آنان مدت سه ماه در آنجا ماندند و به خاطر مناسب نبودن هوا بیمار شدند لذا به غیر از چهل نفر از ایشان همگی برگشتند. مضایفی با همراه چهار هزار نفر به صورتی ناگهانی به افراد باقی مانده حمله کرد اما خداوند آنها را بر مضایفی پیروز گردانید. در این اتفاق عده زیادی از وهابیان کشته شدند و بقیه فرار کردند.

سیطره وهابیان بر ینبع و بازپس گیری آن

در سال ۱۲۱۹ بدای شیخ حرب و قبیل اش وهابی شدند و به همراه ابن جباره، ینبع را محاصره و فتح کرده و بسیاری از مردم آن را کشتند. شریف که لشکری بزرگ به همراه داشت، نوشته هایی از بدای دیده که منجر به فساد و گمراهی مردم می شد لذا دستور داد او را دار بزنند. سپس لشکری برای بازپس گیری ینبع فرستاد که پس از سه روز درگیری، بر آن مسلط شد و عده زیادی از وهابیان کشته شدند.

محاصره مکه در سال ۱۲۱۹

اعراب، مکه را از همه طرف محاصره کردند. شریف، ابراهیم پاشا والی شام را موظف به جنگ با وهابیان کرد اما او نپذیرفت و مکه را ترک کرد. پس از رفتن وی، شریف غالب با کمک همراهانش از مکه دفاع می کردند که این باعث تسکین اهل شهر می شد. در اثر محاصره وهابیان گرانی و گرسنگی زیاد شد. بعد از مدتی مواد غذایی کاملا تمام شد. تا آنجا که مردم حتی پوست حیواناتی چون سگ نیز خوردند.

شریف غالب، عده ای را برای تهیه آذوقه به جده فرستاد. به او خبر دادند که وهابیان قصد دارند به قافله ای که از جده می آید دستبرد بزنند. به همین دلیل لشکری برای حمایت از قافله آماده کرد. وهابیان به این لشکر حمله کردند اما با کشته شدن فرمانده و بسیاری از وهابیان قافله از دستبرد ایشان سالم ماند.

محاصره جده و بستن راه های جده و مکه

مضایفی با لشکری پنج هزار نفره جده را محاصره و به آن حمله کرد. اما محافظان شهر عده زیادی از وهابیان را کشتند و ناچار آنها به المدرة کوچ کردند. مضایفی دستور قطع راه های جده و یمن و وادی نعمان را داد و خود به سمت جده حرکت کرد و در راه هر کس را که می دید به بهانه شرک می کشت. او چهل نفر را مامور کرد که در مسیر مکه تا حسینیه راه را ببندند.

شریف نیز عده ای را به جنگ ایشان فرستاد که در آن نبرد وهابیان شکست خوردند. یاران مضایفی به حسینیه برگشته و با اهل آنجا جنگیدند و آنجا را تحت سلطه خود در آوردند. مضایفی در نامه ای خبر فتح حسینیه را به سعود داد. ابن شکبان با پنج هزار نفر و ابونقطه با ده هزار نفر وارد حسینیه شدند و تعداد آنان در حسینیه به سی هزار نفر رسید. اهل مکه همچنان در سختی بودند و قیمت ها بالا رفته بود تا آنجا که مردم از گرسنگی زیاد پوست حیواناتی همچون سگ را می خوردند و یا از گیاهی به نام اخریط تغذیه می کردند که در اثر ورم کرده و می مردند.

صلح وهابیان با شریف غالب و اتفاقات بعد آن

عالمی از وهابیان به نام عبدالرحمن بن نامی، از حسینیه به مکه رفت و با شریف درباره صلح مذاکره کرد. شریف متعهد شد که به وهابیان اجازه دهد حج بجا بیاورند و به بعد از آن به شهرهای خود بازگردند. در مقابل شریف شرط کرده که باید حسینیه را پس داده و غرامت اموال و جان ها را بپردازند. سعود نیز با صلح موافقت کرد و در نتیجه آن وهابیان وارد مکه شده و مردم مکه باز گشتند و قیمت ها پایین آمد.

وهابیان تا یازده محرم سال ۱۲۲۱ در مکه ماندند. در مدت اقامت شان در مکه به آبله مبتلا شده و بسیاری از آنان مردند به طوری که در یک حفره چند نفر را دفن می کردند.

در این سال وهابیان بر مدینه مسلط شده و گنبد های قبور غیر از گنبد پیامبر، را ویران کردند. آنان مردم مدینه را مانند مردم مکه وادار کردند که از عقاید آنان پیروی کنند و اشیا با ارزشی که در حرم پیامبر بود را تصرف کرده و حجاج مصری را از زیارت مدینه منع کردند. از سال ۱۲۲۱ حج اهل شام و از ۱۲۲۲ حج اهل مصر تعطیل شد. در سال ۱۲۲۵ عبدالله بن مسعود وهابی به سرزمین حوران حمله کرد و اموال آنان را غارت و غلات شان را آتش زد. وی انسان های بیگناه زیادی را کشت و زنان را اسیر کرد و خانه ها را ویران کرد و کودکان را به قتل رساند.

فصل سوم: جنگ محمد علی پاشا با وهابیان

این فصل برگرفته از تاریخ الجبرتی و خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام می باشد. در سال ۱۲۱۸ دولت عثمانی به محمد علی پاشا؛ حاکم مصر، دستور داد که چهار هزار نظامی برای جنگ با وهابیان

به حجاز بفرستد. عثمانی از سمت بغداد چهار لشکر فرستاد و به والی عکا؛ نیز دستور داد که به جنگ وهابیان برود.

محمد علی پاشا به این عذر که با عجله کردن این کار به درستی انجام نخواهد شد جنگ را برای آماده کردند تجهیزات و مهمات تاخیر انداخت.

در سال ۱۲۲۶ محمد علی پاشا با جدیت تصمیم جنگ با وهابیت را پیگیری کرد. او برای گرفتن تجهیزات به سویس سفر کرد. وی پسر خود، طوسون را به عنوان فرمانده جنگ تعیین کرد. طوسون در ماه رمضان همان سال برای جنگ حرکت کرد. او لشکرش را به دو دسته تقسیم کرد. خود با یک دسته از راه دریا رفت و گروه دیگر از طریق خشکی. وقتی لشکر دریایی طوسون به ینبع رسیدند، مردم به آنان آب نداده و نگهبانان مانع استفاده لشکر از چشمه شدند. اهل ینبع لشکر طوسون را با تفنگ و توپ مورد حمله قرار دادند لذا ایشان شهر را محاصره کرده و بخشی از آن را تصرف کردند. لشکر خشکی در محلی به نام المویلح با لشکر دریایی به هم پیوستند و قسمت خشکی شهر ینبع را بدون جنگ تصرف کردند.

عبدالله بن سعود و مضایفی و جمعی از بزرگان وهابیت به همراه هفت هزار جنگجو برای جنگ آماده شدند. لشکری از آنان شبانه به لشکر طوسون حمله کردند و فریاد می زدند: ای مشرکان ... اما این لشکر شکست خورد.

بسیاری از قبائل عرب تصمیم گرفتند به وهابیان کمک کنند. در روز سیزده ذی قعدة جنگ در گرفت. لشکریان مصر در بالای کوه قرار داشتند و هنگامی که فراوانی وهابیان را دیدند ترسیده و به مصر بازگشتند. محمد علی پاشا از لشکر خشمگین شد اما لشکر دیگری آماده کرد. یک دسته را از طریق دریا به فرماندهی خزنداره برای محافظت از ینبع فرستاد و دسته دیگر را از راه خشکی به فرماندهی صالح آغا به سمت ینبع فرستاد. سپاه عظیمی از ترکان و عثمانی و مغاربه به سمت ینبع حرکت کردند. محمد علی پاشا نیز شخصا تصمیم داشت به سمت حجاز رود. همه لشکریان در ینبع جمع شدند. سپاه ترک بدون جنگ بر صفراء و جدیده مسلط شده و تا نزدیکی مدینه پیش رفت. بزرگان عرب همچون شیخ الحویطات به سپاه مصر گفتند که به مردم شهر بذل و بخشش کنید تا صاحب شهر شوید. محمد یکی از فرماندهان خود را با صندوق هایی از اموال و لباس ها فرستاد. بزرگان عرب این هدایا را دریافت کرده و لشکر محمد علی پاشا را وارد مدینه کرده و همه وهابیان را بیرون انداختند. برخی از لشکریان به همراه کلیدهای [دروازه های] مدینه به مصر بازگشتند. مصریان شهر را زینت کردند و محمد علی پاشا کلید ها را اسلامبول فرستاد.

شریف غالب نامه ای به لشکر حاضر در ینبع نوشت و دستور داد به سمت جده حرکت کنند. ایشان نیز جده را بدون جنگ تصرف کردند. وهابیانی که در قلعه ای در مکه بودند از شنیدن خبر رسیدن

لشکر مصر به جده شبانه فرار کردند. گروهی از لشکر شریف به سمت مکه حرکت کردند. وهابیان طائف از شنیدن این خبر ترسیده و به همراه مضایفی فرار کردند. محمد علی پاشا پسرش اسماعیل را برای بشارت دادن به دولت به اسلامبول فرستاد. دولت نیز وی را تکریم کرد.

بعد از استقرار لشکر مصر در مکه و طائف به گروه های وهابی اطراف حمله کردند و عده زیادی از آنان را کشتند.

دستگیری مضایفی

شریف غالب با لشکر اعراب و ترکان به مضایفی که در طائف تنها مانده بود حمله کرد. مضایفی جراحت پیدا کرد و برای شناسایی نشدن، بین لشکر مخفی شد اما توسط لشکر شریف دستگیر شد.

شریف غالب مضایفی را در حالیکه در گردنش زنجیر انداخته بود به جده و سپس به مصر فرستاد. بعد از اینکه مضایفی به مصر رسید به همراه ابن مزیان به اسلامبول فرستاده شد. دولت عثمانی نیز آن دو را در شهر گردانده و سپس کشت.

دستگیری شریف غالب

هنگامی که محمد علی پاشا به جده رسید فرستاده های سعود نزد او رفته و گفتند: سعود به دنبال صلح است و از شما می خواهد در مقابل صد هزار ریال فرانسوی، مضایفی را آزاد کنید. محمد علی پاشا گفت: مضایفی به اسلامبول فرستاده شده است اما در مورد صلح، ما حاضریم در ازاء پرداخت هزینه های جنگ تا کنون و برگرداندن اشیا قیمتی بارگاه پیامبر با سعود صلح کنیم و اگر نپذیرفت ما به وی حمله خواهیم کرد.

سپس محمد علی پاشا به سمت مکه رفت و شریف غالب در عین احتیاط نسبت به وی، بسیار از او پذیرایی کرد. او از روی حسن نیت به محمد علی پاشا خواست که لشکرش را به مکه وارد نکند تا دچار کم آبی نشوند. محمد نیز به جز تعداد محدودی، لشکر را وارد مکه نکرد.

حکومت به محمد علی پاشا دستور داد تا شریف غالب را دستگیر کند. محمد به دلیل معاهداتی که با شریف داشت متحیر شد لذا چاره را در این دید که پسرش طوسون این کار را انجام دهد. او وانمود کرد که با پسرش دچار مشکل شده است. طوسون برای نشان دادن خشم خود از پدر به جده رفت و از آنجا به شریف نامه نوشت او از او خواست بین او و پدرش وساطت کند. شریف از طوسون خواست که به مکه بیاید. وقتی شریف در خانه طوسون حاضر شد لشکریان جمع شده بود. او به گمان اینکه ایشان برای عرض سلام آمده اند، عکس العملی نشان نداد. شریف نزد طوسون بود

که عابدین بک؛ از بزرگان لشکر دستان او را گرفت و گفت: تو از طرف دولت بازداشت هستی. شریف نیز پذیرفت و سه روز مهلت برای رسیدگی به اموراتش درخواست کرد اما عابدین قبول نکرد.

بعد از دستگیری شریف، محمد علی پاشا از فتنه فرزندان شریف می ترسید لذا با شیخ احمد ترکی که نقشه دستگیری شریف توسط او طراحی شده بود مشورت کرد. شیخ احمد نزد شریف رفت و به او گفت: محمد علی پاشا سلام میرساند و از شما می خواهد ناراحت نباشید، هدف ملاقات با حاکم است و بعد آن به وطنتان باز گردانده خواهید شد. در مدت غیبت شما یکی از اولاد شما جانشین شما خواهد بود. پسران خود را فرا خوانید و این حقیقت را به ایشان خبر دهید. او نیز به فرزنداناش نامه نوشت اما وقتی حاضر شدند آنها را نیز دستگیر کردند.

شریف به همراه اولاد و خانواده اش به سالونیک، تبعید شدند. او در سال ۱۲۳۱ از دنیا رفت.

مداومت محمد علی پاشا بر جنگ با وهابیان

محمد علی پاشا هفت هزار سرباز به همراه هفت هزار کیسه پول از مصر خواست و به جنگ وهابیان رفت. جنگ در منطقه ای به نام تربة زنی به نام عالیه که به شجاعت مشهور بوده و امارت وهابیان را به عهده گرفته بود در گرفت که در نتیجه آن لشکر محمد علی پاشا شکست سنگینی خورد. باز دیگر فرزند محمد علی پاشا نیز به جنگ آنان رفت اما او نیز شکست خورد. اعراب نیز به علت رفتاری که محمد علی پاشا با شریف غالب کرد، او وی رویگردان شده بودند و بسیاری از آنان به وهابیان پیوسته بودند.

در ماه ربیع الثانی سعود؛ امیر وهابیان مُرد و پسرش عبدالله جانشین وی شد. محمد علی پاشا پیوسته در جنگ با وهابیان بود و بسیاری از آنان را کشت و مردم را با بذل مال برای جنگ با وهابیان تشویق می کرد. او در سال ۱۲۳۰ شخصا به طائف حمله کرد و توانست بر تربة و بیسه و رینه و قنفذة و طامی و مسلط شده و بسیاری از وهابیان را به قتل برساند.

صلح بین طوسون پاشا و وهابیان و درگذشت طوسون

در سال ۱۲۳۰ طوسون پاشا و عبدالله بن سعود صلح کردند و عبدالله اعلام اطاعت کرد اما محمد علی پاشا از صلح استقبال نکرد. سال بعد طوسون در اثر بیماری طاعون درگذشت.

در سال ۱۲۳۲ محمد علی، فرزندش؛ ابراهیم پاشا را برای ادامه و تمام کردن جنگ با وهابیان و سیطره بر درعیه به حجاز فرستاد. ابراهیم پاشا به همراه مال و لشکر زیادی حرکت کرده و داخل مکه شد. او به هر سرزمینی که می رسید بدون درگیری آنجا را تصرف می کرد تا اینکه در منطقه ای به نام الموتان به وهابیان برخورد و با آنان جنگید و عده زیادی از آنان را کشت.

ابراهیم پاشا شهرهای تحت اشغال وهابیان را یکی پس از دیگری فتح کرد و به نزدیکی درعیه رسید و وهابیان را در محاصره قرار داد. دایره محاصره وهابیان رفته رفته تنگ تر شد تا اینکه ابراهیم درعیه را نیز بعد از جنگ ها و دیگر وقایع فتح کرده و امیر درعیه؛ عبدالله بن سعود و بسیاری از نزدیکان وی را دستگیر کرد. ابراهیم پاشا، عبدالله بن سعود را به مصر فرستاد.

محمد علی پاشا، اموال سرقت شده از بارگاه پیامبر، که تنها بخشی از آن باقی مانده بود را از وی گرفت و او را به اسلامبول فرستاد. عبدالله بن سعود را در شهر اسلامبول گردانند و سپس کشتند. در همان سال محمد، پسر خواهرش؛ خلیل پاشا را به همراه لشکری به سمت حجاز فرستاد و او نیز بدون جنگ، یمن را فتح کرد.

ابراهیم پاشا وهابیان بسیاری را کشت و حکومت محمد علی را محکم کرد. از هنگامی که درعیه توسط وی فتح شد، بزرگان وهابی از او گریزان بودند اما بعد از رفتن وی، برخی از ایشان مانند عمر بن عبدالعزیز و ترکی پسر برادر عبدالعزیز و ... به آنجا برگشتند. ترکی بعد از مدتی توانست ریاض را تصرف کند. اما مشاری که از آل سعود بود وی را کشت. پسر ترکی که فیصل نام داشت، در هنگام کشته شدن پدرش در جنگ بود. وقتی فیصل خبر قتل پدرش توسط مشاری را شنید به همراه لشکرش به مشاری حمله کرد و او را کشت و حکومت را بدست گرفت و مانند اجداد خود به وهابیت دعوت کرد.

در سال ۱۲۶۲ حکومت عثمانی از ترس تکرار وقایعی که بین حکومت و اجداد فیصل اتفاق افتاده بود، سپاهییانی برای سرکوبی فیصل فرستاد. وقتی سپاهیان عثمانی به کوه شمر رسیدند، امیر آنجا نیز به همراهی لشکری آمد. آنها القصیم را بدون جنگ فتح کردند. فیصل از این اتفاق شدیداً ترسید لذا از اهل القصیم خواست که در ازاء پرداخت سالانه ده هزار ریال، واسطه صلح شوند. فیصل تا سال ۱۲۸۲ که زنده بود پیوسته به حکومت عثمانی، خراج می داد.

فصل چهارم: سرانجام نجد و اعمال وهابیان در حجاز و عراق و شام.

بعد از اینکه حکومت محمد علی پاشا، در شهرهای نجد از بین رفت، دو حکومت به وجود آمد. حکومت اول برای آل سعود و حکومت دیگر برای آل رشید که تحت فرماندهی عثمانی بود. در زمان حکومت سلطان عبد الحمید، دولت عثمانی برای تصرف اطراف نجد اقدام کرد اما شکست خورد. اهل نجد لشکریانی که برای یاری عبدالحمید آمده بودند را محاصره کردند لذا آنها نیز به بدترین وجه برگشتند.

عبدالعزیز که توسط فیصل عبدالرحمن از ریاض اخراج شده و به کویت رفته بود، به جنگ ابن رشید رفت و حکومت اجداد خود را پس گرفت. حکومت ال رشید بعد از مرگ ابن رشید در اثر اختلافات ضعیف شد. ابن سعود، محمدبن طلال؛ آخرین حاکم و باقیمانده آل رشید را نزد خود نگاه داشت. او سعی کرد در فرصتی [ابن]سعود را بکشد اما نتوانست و به همین سبب [ابن]سعود دستور به قتل او و آل رشید داد.

عبدالعزیز روز به روز به وسعت حکومت خودش می افزود. او بر برخی از مناطق تحت حکومت عثمانی تسلط یافت و منصور پاشا؛ یکی از بزرگان قطیف را به قتل رساند و دولت عثمانی که درگیر جنگ بود نیز واکنشی نشان نداد. دولت عثمانی با عبدالعزیز مصالحه کرد و حکومت او و خاندانش را بر نجد به رسمیت شناخت.

هنگامی که جنگ جهانی شکل گرفت و دولت عثمانی در آن دخالت کرد، اما ابن سعود کناره گیری کرد و با انگلیس قراردادی مبنی بر حمایت از آنان بست و دولت انگلیس حسین بن علی امیر مکه را به سمت خود کشاند و حکومت مستقل بر سرزمین های عربی را به وی داد. عبدالعزیز در نجد با موافقت دولت های بزرگ و در راس آنها انگلیس اعلام استقلال کرد. انگلیس به عبدالعزیز ۵۴۲۰۰۰ لیره انگلیسی کمک کرد تا عبدالعزیز از آن در جنگ ضد ترکیه استفاده کند. سیاست خارجی انگلیس برقراری آرامش در میان سرزمین های مستعمره عربی بود لذا باید عبدالعزیز از آن تبعیت کرده و به حجاز و عراق و کویت حمله نکند.

هجوم وهابیان به حجاز و کشتن حاجیان یمنی

در سال ۱۳۴۰ وهابیان به عربهای الفرع هجوم برده و چهارپایان آنها را غارت کردند. اما مردم اهل الفرع خیردار شده و آنان را تعقیب کرده و کشتند و اموال شان را به غنیمت گرفتند. در سال بعد وهابیان عده ای از حاجیان یمنی را که بی سلاح بودند امان دادند اما حيله کرده و آنها را سنگ باران کردند. در نتیجه همه آنها که هزار نفر بودند کشته شدند به غیر از دو نفر که توانستند فرار کنند. در سال ۱۳۴۳ وهابیان طائف را محاصره کرده و آن را تصرف کردند. آنان مانند تصرف اول، مردان و زنان و اطفال و بسیاری از علماء از جمله شیخ عبدالله الزواوی مفتی شافعیان بسیاری دیگر را به شکل فجیعی کشتند. وقتی به ابن سعود در مورد این جنایت شکایت شد او واقعه خالد بن ولید را بهانه قرار داد و به سخن پیامبر که فرمود: خدایا من از کاری که خالد کرده برائت می جویم، استناد کرد.

در همین سال وهابیان بدون جنگ مکه را تصرف کردند. بعد از تصرف طائف و مکه ابن سعود به مکه آمد. ملک علی که در جده بود به جنگ وی رفت. ملک علی از سوره در خواست سلاح و مهمات کرد اما اثری نداشت. حکومت مصر بر اساس قانون دولت های بیطرف سلاح برای ملک علی

فرستاد. جنگ بین او و وهابیان پیوسته ادامه داشت اما از حجاز تنها بخش ساحلی و مدینه در اختیار وی بود.

وهابیان مدینه را برای مدت طولانی محاصره کردند لذا ملک علی مجبور شد با وهابیان صلح کند و به این ترتیب ابن سعود بر نجد و حجاز مسلط گردید و بر مکه و مدینه سیطره پیدا کرد.

هجوم وهابیان به عراق

حمله وهابیان به اطراف عراق به فرماندهی فیصل دویش در سال ۱۳۴۵-۱۳۴۶ تکرار شد. آنها مردم را کشته و غارت کردند به طوری که مردم عراق به دولت انگلیس شکایت کردند که یا از آنها دفاع کند و یا خود عراقی ها از خود دفاع کنند. ابن سعود به حکومت عراق گفت که فیصل از او اطاعت نمی کند لذا عراقی ها و هواپیماهای بریتانیایی به آنها حمله کردند.

تخریب گنبدها و زیارتگاه ها در حجاز

هنگامی که وهابیان وارد طائف شدند بارگاه ابن عباس را خراب کردند. وقتی داخل مکه شدند گنبد عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه واله و سلم و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و زادگاه پیامبر و حضرت فاطمه را خراب کردند. هنگامی که جده را تصرف کردند گنبد و قبر حضرت حواء را ویران کردند. آنها تمامی اماکن متبرکه و گنبدها و مزارهای اطراف مکه و طائف و مدینه از بین بردند. معروف است که وهابیان بارگاه پیامبر را به گلوله بستند گرچه خود آنها منکر هستند. هنگامی که وهابیان بر مدینه تسلط یافتند قاضی القضاة آنان؛ شیخ عبد الله بن بلیهد از اهل مدینه در مورد خراب کردن قبور سوال کرد. بسیاری از آنها از روی ترس، سکوت اختیار کرده اما برخی حکم به وجوب تخریب دادند. بعد از این سوال و جواب همه قبور و ضریح ها و زیارتگاه ها از جمله گنبدهای ائمه اهل بیت و عباس عموی پیامبر در بقیع در مدینه و نواحی آن از بین بردند و تنها سنگ هایی به عنوان علامت باقی گذاشتند.

آنها بارگاه پیامبر را به خاطر ترس از قیام مسلمانان بر ضد خود رها کردند حال آنکه فرقی بین بارگاه پیامبر و دیگر قبور در نزد آنان نبود و در فتوی آنان قبر پیامبر استثنا نشده بود. بلکه بارگاه پیامبر به علت شدت وابستگی مسلمانان نزد آنان بدتر بود. آنچه حاکم وهابیان نیز در روزنامه ها مبنی بر احترام به قبر پیامبر منتشر کرد با اعتقادشان به صراحت مخالف است و انگیزه آن تنها ممانعت از قیام عالم اسلام بود. در برخی از دلایلی که برای این کار آورده اند گفته اند که آن بارگاه مربوط به مسجد است نه قبر پیامبر.

وهابیان زائرین را از نزدیک شدن به قبر پیامبر و اهل بیت و لمس کردن آن منع کردند. هنگامی که خبر این اعمال وهابیان به مسلمانان رسید، دروس خود را تعطیل کرده و این اتفاق را فاجعه بزرگی قلمداد کردند و مجالس حزن و عزا به خاطر این جنایت وهابیان بر پا کردند.

مقدمه دوم:**امور مهمی که رد شبهات وهابیان به آن امور وابسته است.****امر اول:**

برخی از احکام شرعی همچون نماز و روزه جزء ضروریات دین است و نیاز به اقامه دلیل ندارند و اجتهاد بر خلاف آنها نیز جایز نبوده و منکر آنها از اسلام خارج است.

مباحثی دیگر همچون مخلوق بودن اعمال انسان و کسب عبد و اینکه امامت آیا به نص ثابت می شود یا انتخاب امت اسلامی در اصول و حکم شک در نماز و بناء بر قبور در فروع نظری هستند. در این موارد باید حکم را با اجتهاد در کتاب و سنت یا عقل و اجماع بدست آورد و یا تقلید کرد. بنابراین نه تنها حکم به گمراهی و فسق هیچ کسی به خاطر مخالفت در امورات اجتهادی جایز نیست بلکه نمی توان او را مشرک و کافر دانست و مجبور به تبعیت از اجتهاد دیگری نمود. بخاری روایت کرده است که مجتهد خطا کننده داری یک اجر و مجتهد مصیب دارای دو اجر است بنابراین مجتهد اگر کوتاهی نکرده باشد در اجتهادش معذور و مأجور است. ابن تیمیه در کتاب منهج السنه می گوید: نظر سلف و امامان صاحب فتوا مانند ابوحنیفه و شافعی و ثوری و داود و دیگران این بود که مجتهد خطا کننده را چه در مسائل اصولی و چه در مسائل فرعی گنهکار نمی دانستند.

بنابراین اگر مجتهدی حکم به مباح بودن کشیدن سیگار، مستحب بودن تبرک به بارگاه پیامبر و بوسیدن آن داد، مجتهدی دیگر حق ندارد او را از اجتهادش منع کرده و تفسیق و تکفیر کند چراکه این امور از ضروریات دین نیست.

امر دوم:

قرآن کتب خداوند و قطعی الصدور است اما از نظر دلالت، در آن محکم و متشابه و مجمل و مبین و ظاهر و نص وجود دارد. عمل به غیر از نص و ظاهر جایز نیست مگر اینکه حدیث و سنت ثابتی یا اجماع آن را بیان کند همچنانکه عمل به عام قبل از جستجو از مخصص جایز نیست.

بدلیل وجود این اقسام گوناگون است که هر مدعی حق یا باطلی می تواند برای صحت نظرش به ظاهر قرآن استناد کند که چه بسا به حقیقت تمسک بسته اما از قرینه مجاز غافل شده و یا مطلق را پذیرفته و متوجه مقید یا خاص نشده است.

از همین رو احمد بن محمد بن مظفر رازی از بزرگان قرن هفتم اهل سنت، کتابی به نام حجج القرآن را نوشته و در آن آیاتی را که هر فرقه می تواند به آنها استناد کند را گرد آوری کرده است. برای نمونه ما به برخی از مواردی که وی ذکر کرده و موارد دیگر اشاره می کنیم.

وعیدی هایی که منکر عفو هستند به فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره استناد می کند و وعیدی هایی که معتقد به عفو تمامی گناهان هستند به یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله یغفر الذنوب جمیعا استناد می کنند. جبریه به وخلق کل شیء وقل کل من عند الله ویرید الله أن لا یجعل لهم حظا فی الآخرة ویضل من یشاء ویهدی من یشاء استناد کرده و عدلیه به یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و ما الله یرید ظلما للعباد أو للعالمین و سيقول الذین أشركوا لو شاء الله ما أشركنا استناد می کنند. مجسمه به آیاتی که در آن به دست و چشم و ... داشتن خداوند اشاره کرده استناد کرده و منکران تجسیم به لیس کمثله شیء استناد می کنند. وهابی ها برای انکار شفاعت به فلا تدعوا مع الله أحدا. لله الشفاعة جمیعا استناد می کنند و معتقدین به جواز شفاعت به فاستغاثه الذی من شیعتہ استناد می کنند.

امر سوم:

قول و فعل و تقریر معصوم سنت است. وقتی می توان به فعل معصوم احتجاج کرد که بدانیم آن عمل به چه جهتی انجام شده در غیر این صورت فقط می توان حرام نبودن آن را فهمید. سنت با خبر فاسق اثبات نمی شود بلکه فقط با خبر متواتر یا خبر ثقه عادل با اختلافی که در آن است اثبات می شود. در صورت پذیرش حجیت خبر ثقه عادل، باید عدالت راوی از راه علم یا شهادت دو عادل اثبات شود.

در جرح و تعدیل قاعده مقدم بودن جرح بر تعدیل است چراکه جرح بر چیزی اطلاع پیدا کرده که تعدیل کننده از آن آگاه نیست. از همین رو مبادرت به پذیرش مضمون خبر و تکفیر دیگران به صرف اینکه آن حدیث در یکی از کتب حدیثی وجود دارد یا کسی آن را صحیح دانسته است خطاست.

شرط عمل به خبر، نبودن دلیل قطعی در مخالفت آن است. بلکه روایت مخالف مشهور بین علماء مسلمین نیز پذیرفته نیست زیرا این روایت نیز در دسترس علماء بوده است. علاوه بر اینکه در

عمل به روایت آنچه در امر دوم گفته شد نیز وجود دارد. لذا هر فرقه حق یا باطلی می تواند به ظاهر روایتی استناد کند.

در نتیجه اگر کسی به دنبال عناد و تعصب است امکان تمسک به کتاب و سنت برای او وجود دارد اما شخص منصف به ظواهر تمسک نمی کند مگر بعد از جستجو از معارض های عقلی و نقلی آن و اجتهاد در فهم قرآن و سنت.

امر چهارم:

اخبار متعارض گوناگونی از پیامبر نقل شده است که سبب تعارض آنها وجود برخی اخبار ساختگی و دروغین به انگیزه های مختلف از جمله نزدیکی به حاکمان و ترویج خواسته های نفسانی بوده است. همچنین اشتباه در فهم منظور و اشتباه در شنیدن کلمات و یا اطلاع پیدا کردن از عام بدون خاص و ... از دیگر موجبات تعارض در اخبار بوده است.

برای حل تعارض در اخبار راه های مختلفی ارائه شده است. از جمله آنها عرضه روایت به کتاب خدا و سنت ثابت پیامبر است. اگر روایت با آنها مطابق بود پذیرفته می شود و در غیر این صورت ترک می شود. همچنین موافقت روایت با اجماع، مشهور، ترجیح با در نظر گرفتن سند و یا ویژگی های راویان از جمله دیگر راهکارهای ارائه شده است.

امر پنجم:

در کلام عرب حقیقت و مجاز به کثرت مشاهده می شود و کتاب و سنت هم به زبان عربی است لذا مانند سایر کلام عرب در آن حقیقت و مجاز وجود دارد که از جمله می توان به ید الله فوق ایدیهم و "واصنع الفلک بأعیننا" در قرآن و لا صلاة لجار المسجد إلا فی المسجد در روایات اشاره کرد. قرینه بر مجاز بودن در تمامی موارد ذکر شده، عدم امکان اراده معنای حقیقی است زیرا لازمه معنای حقیقی آنها تجسیم و مکان دار و محل حوادث دانستن خداوند است.

کثرت استعمال لفظ در معنای مجازی گاه منتهی به شهرت و عدم احتیاج به قرینه می شود تا اینکه به درجه حقیقت می رسد که در اصطلاح به آن منقول می گویند.

مجاز گاه در کلمه است و گاه در اسناد مانند انبت الربیع البقل که رویش را به بهار نسبت داده است حال آنکه باید به خداوند نسبت داد. از جمله اسنادهای مجازی در قرآن و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا است که در آن ازدیاد ایمان به تلاوت نسبت داده شده حال آنکه حقیقتا خداوند ایمان آنها را زیاد می کند.

در مجاز اسناد باید قرینه لفظی یا عقلی وجود داشته باشد مانند انیت الربیع البقل که موحد بودن گوینده قرینه بر اراده مجاز است. و از این قبیل است سخن مسلمانان که می گویند: ای پیامبر مرا ببخش، فرزندم را شفا بده. و... که مقصود واسطه شدن پیامبر در بخشش و شفا گرفتن به سبب شفاعت ایشان است. مسلمان و موحد بودن گوینده قرینه کافی برای حمل بر مجاز است و تخطئه و تکفیر و حلال دانستن خون و مال وی جایز نیست.

در معنای حقیقی الفاظ بسیاری در کتاب و سنت اختلاف شده است. به عنوان مثال صیغه امر آیا برای وجوب است یا برای استحباب یا مشترک بین آن دو. و همچنین ماده امر و موارد دیگر که در کتابهای اصولی بیان شده است. به هر حال از آنجا که استعمال لفظ امر و نهی در استحباب و کراهت به وفور استفاده شده است، مشکل می توان به صرف وجود این دو، حکم به وجوب یا حرمت کرد.

همچنین در کتاب و خبر مانند دیگر کلمات عرب، مبالغه وجود دارد. از جمله مبالغات در قرآن عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء و یکاد البرق یخطف أبصارهم و در روایات لو أمرت أحدا بالسجود لأحد لأمرت المرأة بالسجود لزوجها می باشد. باب مبالغه وسیع است و ما کسی را ندیده ایم که مبالغه گویی را خارج از روش تکلم عرب بدانند.

از جمله مبالغات بکار رفته در کتاب و سنت نامیدن گناه یا گناه بزرگ به کفر و گناهکار به کافر است. کما اینکه برخی افعال مکروه مخصوصا اگر از پیامبران و اولیا سربرزند، معصیت شمرده شده است. که معصیت دانستن آن از باب سخن گفتن به زبان ورع و تقوا است نه فقه و فتوی.

امر ششم:

برخلاف اعتقاد خوارج، همه معاصی و گناهان کبیره کفر نیستند. زیرا دلیلی بر آن وجود ندارد. بر طبق سیره پیامبر و تابعین و تابعین تابعین وقتی حکم مسلمانی بر کسی بار شد، حکم دیگری بر او بار نمی شود مگر با یقین. اگر معاصی و کبائر منجر به کفر شود حدود و تعزیرات تعطیل و بی فایده می شوند زیرا حکم مرتد توبه دادن است و در صورت عدم توبه کشته میشود بنابراین اقامه حد و تعزیر بی معنا می شود. علاوه بر اینکه در این صورت باید همه انسانهایی که معصیتی انجام داده اند مرتد دانست که در این صورت جز عده قلیل نجات نخواهند یافت. اگر حکم معصیت کار کفر بود، علماء آن را بیان کرده و همه آن را می دانستند و از ضروریات دین می شد.

اطلاق اسم کفر و شرک و نفاق بر بسیاری از گناهان برای نشان دادن بزرگی آن معصیت و بر حذر داشتن از آن و بیان اینکه مقتضی ایمان ترک آن گناه است، بوده است. چنانکه در روایت آمده است: همانا در قلب مومن بخش سفیدی است. هرگاه معصیت کند بخشی از آن سیاه می شود و اگر ادامه دهد تا اینکه کاملا سیاه می شود، او کسی است که خداوند بر قلبش مهر زده است [و هدایت

نخواهد شد]. علاوه بر اینکه تهدید به جهنم و لعن در مورد ترک برخی مستحبات یا انجام برخی مکروهات نیز وارد شده است و این به خاطر تاکید بر استحباب و کراهت است و یا اینکه سستی در آنها موجب سستی در انجام واجب و ترک حرام می‌شود. به عنوان مثال کسی که تنها غذا بخورد یا تنها مسافرت کند و یا تنها در خانه بخواهد لعن شده است کما اینکه در فصل ساختن مساجد بر قبور این بحث خواهد آمد. همچنین در برخی روایات سوء خلق و کذب و ترک جماعت نشانه نفاق دانسته شده است. از جمله مواردی که کفر دانسته شده است جنگ با مسلمانان و نسبت کفر دادن به آنهاست و این همان کاری است که وهابی‌ها انجام میدهند. احمد بن حنبل در مسندش روایت کرده: «اگر یکی از شما به برادرش بگوید: ای کافر، قطعاً یکی از آن دو کافر است» و روایات به مضمون زیاد است. وهابی‌ها تارک نماز یا زکات را اگر چه ترک را حلال نداند، کافر می‌دانند و در مورد ترک برخی از فرائض اسلام بنا به عادتشان و تبعیت از خوارج سریعاً حکم به قتل و کفر مسلمانان میدهند. در رساله سوم الهدیه السنیه گفته اند: علماء در مورد کسی که از روی کسالت و نه از روی عناد نماز را ترک می‌کند، اختلاف دارند. امام ابوحنیفه و شافعی در یکی از دو قولش و مالک به کفر وی حکم نمی‌کنند اما امام ما؛ احمد و شافعی در قول دیگرش و اسحاق بن راهویه و دیگران معتقد به کفر تارک نماز هستند. اسحاق بن راهویه اجماع در این حکم را حکایت کرده است. و امام ابو محمد بن حزم می‌گوید: سائر صحابه ... و کسانی که بعد از ایشان بوده و تابعین تارک نماز را مطلقاً کافر میدانسته اند. سپس می‌گوید: مخالفی از صحابه در این مورد نمی‌شناسیم.

سپس بعد از تکرار آنچه ذکر شد می‌گوید: همه علماء بر حکم قتل تارک نماز از روی کسالت اجماع دارند مگر ابوحنیفه و زهری و داود که آنها معتقدند: تارک نماز حبس می‌شود تا بمیرد یا توبه کند. آن علماء برای حکم قتل به فاقتلوا المشرکین تا فإن تابوا وأقاموا الصلاة وآتوا الزکاة فخلوا سبیلهم و أمرت أن أقاتل الناس حتی یشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة احتجاج کرده اند. وی در ادامه می‌گوید: مقصود بیان فساد شبهه ای است که برخی مدعیان علم برای گمراهی مردم استفاده کرده اند که می‌گویند: کسی که بگوید: لا إله إلا الله محمد رسول الله مسلمان است و کشتن او اگر چه فرائض اسلام را ترک کند جایز نیست. سپس به کلمات کسانی همچون ابن تیمیه و اذرعی و هیتمی و دیگران برای حکم به جنگ با تارکین اذان و نماز جماعت و عید و غیره استشهاد می‌کند.

در جواب می‌گوییم که چنانچه مشخص شد احادیثی که بر برخی از معاصی اسم کفر را اطلاق کرده است بر اساس شواهد معنی حقیقی را اراده نکرده است.

عجیب اینکه با وجود مخالفت امامان بزرگ مذاهب همچون ابوحنیفه و شافعی بنابر یکی از دو قولش و مالک چنانچه نقل کردند، ادعای اجماع را نقل می‌کنند.

اما استدلال به آیه فاقتلوا المشرکین صحیح نیست زیرا این آیه در مورد کسی که مشرک بوده و صرفاً با زبان اقرار به اسلام کند ولی عملاً به آن پایبند نباشد نه مسلمان موحدی که بر فطرت اسلام بدنیا آمده و ملتزم و عامل به احکامش باشد و چنانچه واجبی را ترک کرد، معتقد به وجوب آن و معصیت بودن ترک آن است.

همچنین استدلال به کلام فلان و فلان که در آنها شاهی بر مباح بودن قتل تارک نماز از روی کسالت نیست، صحیح نمی باشد چه برسد به تکفیر تارک نماز.

بنابراین ریختن خون و هجوم بر مسلمانان با استناد به اخبار غیر ظاهر و سخنان امثال ابن تیمیه و هیتمی و اذرعی صحیح نیست.

امر هفتم:

اجماع که اتفاق اهل حل و عقد از امت حضرت محمد صلی الله علیه و اله بر امری دینی در یک زمان تعریف شده، حجت است یا به این دلیل که از پیامبر روایت شده است: امت من بر خطا جمع نمی شوند. و یا به دلیل وجود معصوم در بین اجماع کنندگان بنابر اینکه هیچ عصری از معصوم خالی نیست. سیره مسلمین هم در حکم اجماع است با این تفاوت که اجماع اتفاق قولی است و سیره اجماع عملی.

اکثر وهابیان حجیت اجماع را منکر نیستند و در کتابهایشان در رد مخالفینشان بارها به اجماع احتجاج کرده اند. اما صنعانی در رساله تطهیر الاعتقاد بعد از اینکه اجماع را به اتفاق مجتهدین امت حضرت محمد صلی الله علیه و اله در امری بعد از پیامبر، تعریف کرده است، امکان وقوع اجماع یا علم به آن را انکار کرده و گفته است: از آنجا که علماء امت زیاد و پراکنده هستند و احدی نمی تواند از همه آنها اطلاع پیدا کند، اگر کسی بعد از انتشار دین و کثرت علماء، ادعای اجماع کند ادعای وی دروغ است همچنانکه امامان تحقیق این گونه گفته اند.

صدر کلام صنعانی ظهور در استحاله اجماع و بقیه ظهور در عدم امکان علم به اجماع دارد که هر دو آنها باطل است زیرا کثرت علماء نه عقلاً و نه نقلاً مانع اتفاق آنها نمی شود. اما اطلاع از اتفاق علماء نیز با ملاحظه فتاوی علماء و عمل مسلمانان و عدم نقل خلاف و دیگر قرائن ممکن است. به عنوان مثال ما می دانیم که دو دختر در صورتی که برادری نداشته باشند در ارث دو سوم سهم الارث را می برند نه نصف آن را، اگرچه ما فتوی همه علماء را به صورت شفاهی نشنیده ایم. همچنانکه ما به علم ضروری از اجماع علماء بر استحباب زیارت پیامبر و تعظیم قبر و منزل ایشان و تبرک به آن و جواز بنا بارگاه بر آن از دوران ابتدای اسلام تا کنون اطلاع داریم و از دوران صحابه تا کنون احدی از آن نهی نکرده تا اینکه وهابیان ظهور کردند.

امر هشتم:

اگر در امری نص شرعی نداشته باشیم اصل، مباح بودن آن امر است به دلیل اینکه عقاب بدون بیان عقلا قبیح است و خداوند می فرماید: خلق لکم ما فی الأرض جمیعا یعنی برای استفاده کردن از آنها و اینکه فرموده: وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا.

امر نهم:

بدعت، وارد کردن چیزی به دین که در دین نبوده، است و حرمت آن نیاز به دلیل خاص ندارد زیرا عقل از اضافه یا کم کردن در احکام خدا منع می کند و این کار اختصاص به خداوند دارد. همچنین در روایت تصریح شده که هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در آتش.

اما آنچه مورد اشتباه قرار میگیرد مصادیق بدعت است. چه بسیار بدعت هایی که سنت شمرده شده و برعکس. سبب این اشتباه یا خطا در دلیلی است که به آن استدلال شده است و یا تقلید از کسی که بدعت را سنت دانسته یا توهم اینکه باید در مورد هر سنتی نص مخصوص آن وجود داشته باشد. مانند برخی از سختگیران زمان ما که بزرگداشت روز تولد پیامبر را بدعت می دانند زیرا نصی در آن مورد نداریم. در حالیکه روایات عامی دال بر لزوم احترام پیامبر برای این کار کافی است.

وقتی امری بدعت خواهد بود که با عنوان امر دینی انجام شود. لذا کسانی که عمل برخی مسلمانان که روز جمعه را تعطیل می کند، بدعت دانسته اند اشتباه کرده اند زیرا این عمل به عنوان عملی دینی انجام نمی شود.

از این جمله، توهم وهابی ها در مورد ذکر خدا و طلب رحمت در مواردی که نصی نداریم می باشد. زیرا دلیل عامی که مشروعیت و ترجیح یاد خدا و درود بر پیامبر را اثبات می کند برای مشروعیت این ذکر و طلب رحمت کفایت می کند و اینکه این عمل در زمان خاصی انجام شود منجر به بدعت شدن آن نمی شود.

امر دهم:

احکام اعمال با توجه به نیت و زمان و مکان و شرایط مختلف می شود. مثلا زدن یتیم به قصد آزار رساندن حرام است حال آنکه اگر به قصد ادب کردن باشد ترجیح دارد. و یا اینکه پوشیدن لباس آبی که برای زینت است اگر در زن در حال عده وفات شوهرش بپوشد حرام است و اگر به قصد زینت برای شوهر باشد مستحب است. از همین رو برفرض اگر از بناء بر قبور نهی شده باشد، اما اکنون خراب کردن قبور پیامبر و اولیا توهین به آنها است و این عنوان حرام با عنوان واجب تعارض می کند و شکی نیست که عدم اهانت به پیامبر و اولیا از همه چیز مهمتر است.

امر یازدهم:

گاهی واجب و حرام با هم تعارض می کنند که در این فرض اهم مقدم می شود. مثلا اگر نجات انسان که واجب است متوقف بر لمس نامحرم که حرام است باشد، نجات انسان اهم است لذا مقدم می شود. کما اینکه وهابی ها نیز در مورد مالیات گرفتن حاکم گفته اند: متفرق نشدن مسلمانان در نظر شرع مهم تر از نگرفتن مالیات است.

از همین رو بر وهابیان واجب است که به قبور بزرگان اسلام تعرض نکنند تا موجب آزار سیصد و پنجاه میلیون مسلمان که نابود کردن این قبور آن ها را ناراحت می کند نشوند و باعث تفرقه بین مسلمانانی نشوند که در این ایام اجتماعشان پراکنده و حکومتشان ضعیف شده و سرزمین هایشان فتح شده است. آیا اینها اولویت نداشت تا خراب کردن قبور؟ پس چرا این قبور را به خاطر مصلحت نگه نداشتید همانطور که قبر پیامبر را با اینکه آن را حرام می دانید اما از روی مصلحت نگهداشتید.

امر دوازدهم:

کافر دانستن کسی که به شهادتین اقرار کرده است و حلال دانستن خون و مال او خطای بزرگی است و جایز نیست مانند آنچه وهابیان انجام میدهند صرفا با استناد به امور نظری اجتهادی که خطا زیادی در آنها اتفاق می افتد و اخباری که احتمال کذب یا تاویل در آن وجود دارد اقدام به کشتن و تکفیر کرد. بلکه مسلمان، تنها در صورتی که دلیل یقینی بر کفر وی باشد تکفیر می شود. سیره پیامبر و صحابه و تابعین این بوده که به اظهار شهادتین و التزام به احکام اسلام اکتفا می کردند. بخاری از پیامبر روایت کرده: دستور داده شدم با مردم بجنگم تا اینکه بگویند لا اله الا الله پس اگر اقرار کرده و نماز ما را بخوانند و رو به قبله ما بایستند و مانند ما ذبح کنند، خون و مالشان بر ما حرام است.

از ابوهریره نقل شده که مردی خود به شکل زنان زینت کرده بود پس پیامبر او را تبعید کرد. کسی گفت: ای پیامبر خدا او را نمی کشی؟ ایشان فرمودند: از کشتن نمازگزاران نهی شده ام.

از این اخبار بدست می آید که بعد از اظهار شهادتین شخص مسلمان دانسته می شود مگر چیزی که خلافش را ثابت کند معلوم شود و لازم به تفتیش و تجسس نیست بلکه خداوند از این کار نهی کرده است.

ما مدعی نیستیم که هرکس اقرار به شهادتین داشت و نماز خواند در هیچ صورتی تکفیر نخواهد شد بلکه معتقدیم اینها برای حکم به مسلمان بودن شخص کافی است و تنها دلیل قطعی و یقینی خلاف آن را می تواند اثبات کند نه اجتهادات و اخبار ظنی و تاویل پذیر، بر خلاف آنچه وهابیان به سبب آن مسلمانان را تکفیر می کنند حال آنکه این شروط را دارا نیست.

امر سیزدهم:

اگر قول یا فعلی که از مسلمان سر بزند که به دو صورت صحیح و فاسد ممکن است توجیه شود، واجب است آن عمل را بر صورت صحیح آن حمل کرد و حمل بر فساد جایز نیست مگر با علم یقینی که اینک سیره و اجماع مسلمانان اینگونه بوده است. ظن به فساد کافی نیست چه برسد به شک. لذا اگر عمل یا قولی از مسلمانی صادر شد که احتمال ارتداد وی داده می‌شد و همچنین امکان حمل آن بر معنی صحیح نیز وجود داشت، جایز نیست به ارتداد شخص حکم کنیم بلکه باید بر حالت صحیح آن حمل کنیم اگرچه احتمال آن حالت صحیح ضعیف باشد چه برسد به اینکه ظاهر در معنی صحیح یا مساوی بین صحیح و فاسد باشد. از همین رو اگر مسلمانی به پیامبر یا ولی خدا استغاثه کرد و احتمال اراده معنی صحیح بود جایز نیست حکم به ارتداد او شود. همچنانکه اگر گفت: به من روزی بده، فرزندم را شفا بده، و... و احتمال اینکه او پیامبر و ولی را واسطه و شفیع قرار داده است وجود داشته باشد و مانند اینکه گفته میشود حاکم، شهر را ساخت فعل را به سبب نسبت داده باشد، فعل را به نبی نسبت داده باشد، حکم به شرک و ارتداد نمی‌شود. حال آنکه ظاهر حال مسلمان این است که بر این امور جز خداوند قادر نیست.

امر چهاردهم:

عبادت در لغت تسلیم و فروتنی است. اما این لفظ مانند الفاظی همچون نماز و روزه و... در شرع به معنای جدید نقل پیدا کرده است. اگر کلمه ای به معنی جدیدی نقل پیدا کند باید معنی جدید را شناخت و بر آن حمل کرد در غیر این صورت لفظ مجمل می‌شود. همچنین اگر معلوم شود که معنای قبلی لفظ اراده نشده است باید معنای جدید را شناخت و در صورت عدم شناخت لفظ مجمل خواهد شد.

عبادت به معنای لغوی که مطلق خضوع و فروتنی است شرک و کفر نیست زیرا لازمه کفر بودن آن، کفر جمیع انسان‌ها از آدم تا کنون است. و با این حساب باید عبد و همسر و فرزند و اجیر و... را به خاطر اینکه برخی از دیگری اطاعت می‌کنند کافر دانست. بلکه حتی باید انبیا را هم به سبب اطاعت و احترام پدرانشان کافر دانست زیرا خداوند اطاعات و خضوع در مقابل پدر و مادر را واجب کرده است. در شرع گاه بر مطلق اطاعت، عبادت اطلاق شده است اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله در حالیکه آنها برای هوای خود روزه نمی‌گرفتند و نماز نمی‌خواندند. گوش کردن به گوینده عبادت او دانسته شده است من أصغی إلى ناطق فقد عبده فإن کان ینطق عن الله فقد عبد الله وإن کان ینطق عن غیر الله فقد عبد غیر الله بنابراین امثال این مواردی که عبادت نامید شده است منجر به کفر نمی‌شود.

از جمله عبادات سجده است. خداوند به ملائکه امر کرد که به آدم سجده کنند و حضرت یعقوب برای یوسف سجده کرد پس سجده ذاتا قبیح و ممنوع و موجب شرک نیست. زیرا خداوند به شرک امر نمی کند. بنابراین مطلق خضوع و تعظیم و حتی سجده برای غیر خدا شرک نیست.

همچنین دعا نیز در قرآن عبادت شمرده شده است ادعونی أستجب لکم. إن الذین یتکبرون عن عبادتی اما مراد از ندا معنای لغوی آن نیست زیرا اگر مطلق ندا عبادت باشد هر کس دیگری را صدا بزند او را عبادت کرده است. بلکه مراد نداء الله است به این نیت که خداوند فاعل مختار و مالک حقیقی امور دنیا و آخرت است. بنابراین اگر کسی مخلوقی را ندا کند که نزد خدا از او شفاعت کند، او را عبادت نکرده است.

از آنچه گفته شد مشخص می شود که نمی توان هر آنچه عبادت نامیده شود را موجب کفر و شرک یا حرام دانست بلکه وقتی عبادتی کفر و شرک و حرام است که شارع به آن تصریح کرده باشد. عبادت غیر خدایی که منجر به شرک و کفر می شود و از آن نهی شده است عبادت لغوی نیست بلکه عبادت به معنایی که شارع بیان کرده، موجب شرک است.

از جمله عبادات و اعتقاداتی که یقیناً منجر به کفر می شود، اعتقاد به تساوی مخلوقی با خداوند است. مانند آنچه مسیحیان در مورد حضرت عیسی می گویند و یا انکار شرایع و تکذیب پیامبران اگرچه به یگانگی خدا معترف باشد. و همچنین عبادت با سجده کردن و ذبح کردن و اعمال دیگر که خداوند از آنها نهی کرده برای بت ها و اعتقاد به بزرگی ذاتی غیر خدا و مستقلاً صاحب تدبیر و اختیار دانستن آنها موجب شرک و کفر می شود.

امر پانزدهم:

شکی نیست که خداوند مخلوقاتش را از نظر فضیلت متفاوت خلق کرده و برخی را بر برخی دیگر برتری داده است. بعضی زمان و مکانها و حیوانات و انسان ها و غیر بر دیگران برتری دارند. ماه رمضان را بر دیگر ماهها و کعبه را بر دیگر سرزمین ها و حجرالاسود را بر دیگر سنگ ها برتری داده است. در بنی آدم پیامبران را و در پیامبران حضرت محمد را بر دیگران برتری داده است. بلکه برخی چیزها در حالتی فضیلت دارند اما در حالت دیگر خیر مانند کسی که همچون دیگران است تا اینکه به نبوت مبعوث و یا به امامت منصوب می شود. از این جمله این موارد، سرزمینی است که قبل از دفن نبی یا ولی خدا مانند دیگر سرزمین هاست اما به سبب آن نبی شرف و فضیلت می یابد و اهانت به آن حرام میشود و از جمله احترام آن، سفر به آن سرزمین به قصد زیارت کسی که در آن دفن شده و ساخت قبه بر آن و دیوار در اطراف آن است تا زائر از سرما و گرما حفظ شود. و از جمله اهانت به آن، خراب کردن بنا روی آن و یکسان کردن آن با خاک و لگدمال شدن توسط حیوانات و سگ ها است.

اما آنچه در مخالفت احترام به قبر وارد شده بر فرض درست بودن، به حکم تبادر مربوط به غیر انبیا و بزرگان دین است چراکه شرعا احترام انبیا و اولیا چه در حیات و چه در ممات واجب است. آیا کسی تریدد می کند که خداوند محل پای حضرت ابراهیم بر روی سنگی ناشنوا را به سبب اینکه آن حضرت هنگام ساخت کعبه روی آن ایستاده، محترم بداند اما محل دفن او و محل دفن سرور پیامبران را محترم نداند؟ اگر دعا و نماز در محل ایستادن حضرت ابراهیم صحیح است پس چرا نزد قبر پیامبر حرام باشد؟

امر شانزدهم:

احکام موضوعات را تغییر نمی دهد. این از بدیهیاتی است که اگر کسی مقداری علم داشته باشد در آن شک نمی کند. مثلا اگر عملی اهانت به کسی بود، حرام شدن یا واجب شدن آن عمل، موجب احترام شدن آن نمی شود. بنابراین اگر موضوعی دارای حالت و صفتی قبل از حکم بود، بعد از حکم نیز همان صفت را داراست. از همین رو اگر عملی مثل تعظیم و احترام به مخلوق شرک باشد و خوب آن، موجب خروج از شرک نمی شود.

باتوجه به مطلب گفته شده باید دانست بزرگداشت مخلوق از جمادات گرفته تا انسان ها و تبرک به آن، در شرع ثابت است. خداوند به ملائک امر کرد که به آدم علیه السلام سجده کنند و به ما امر کرده که از رسول و ولی امر اطاعت کنیم. به مساجد و کعبه و مقام و حجرالاسود و... احترام بگذاریم. در این حالت چاره از یکی از دو امر نیست. یا اعتقاد به اینکه هر تعظیمی عبادت و شرک نیست و یا اعتقاد به اینکه خداوند دستور به شرک داده است. از آنجا که شرک قبیح و مورد نهی و موجب خلود در آتش است، نمی تواند مورد امر خداوند قرار بگیرد، لذا تنها فرض اول یعنی هر تعظیمی عبادت نیست پذیرفته است.

امر هفدهم:

پیامبر بعد از وفات زنده است و کلمات را می شنود و جواب میدهد غیر از اینکه مردم از شنیدن آن محرومند مگر عده ای از خواص. این اعتقاد بعد از اینکه به عمومیت قدرت خداوند اقرار شد، بُعدی ندارد. و اینکه اسم میت بر ایشان اطلاق می شود منافاتی با اینکه بازگشت حیات فقط در قیامت است ندارد زیرا جمع بین این دو به این صورت ممکن است که روح به نحو خاصی با جسد ارتباط برقرار میکند اما در قیامت به جسد به نحوی که قبل از موت بوده، بر می گردد. علاوه بر اینکه از بین نرفتن اجساد انبیا نیز روایت شده است.

حاصل اینکه این امر ممکن است و وقتی در مورد آن نص وجود دارد قبول آن واجب است. وهابیان نیز به حیات پیامبر اعتراف کرده اند. در رساله دوم الهدیه السنة آمده است: معتقدیم ... پیامبر در

قبرش به حیات برزخی زنده است و این حیات ایشان واضح تر از حیات شهدا است زیرا بدون شک پیامبر افضل از آنهاست و سلام مسلمانان را می شنود. او در رساله پنجم همین مطلب تکرار می کند و اضافه می کند: اما حیاتی که مقتضی علم و تصرف باشد منتفی است.

نفی علم بعد از اعتراف به حیات و شنیدن کلام، تناقض است. از جمله نصوصی که در مورد حیات و شنیدن کلام وارد شده روایتی است که سمهودی با سند صحیح نقل کرده است. ما من أحد یسلم علیّ الا رد الله روحی حتی ارد علیه السلام . اما در مورد کسی که نزد قبر حاضر شود گروهی از ابی هریره روایت کرده اند که پیامبر فرمود: من صل علیّ عند قبری سمعته و من صل علیّ نائبا بلغته . و همچنین روایت شده است و حدیث سخن خالد بن ولید بن حکم در روز جمعه بر منبر رسول الله که گفت: پیامبر، علی را بکار گرفت با اینکه می دانست او خائن است اما دخترش فاطمه در مورد علی شفاعت کرد. در این هنگام دستی از قبر پیامبر بیرون آمد و می گفت: دروغ می گویی ای دشمن خدا دروغ می گویی ای کافر.

امر هجدهم:

انبیا و شهدا و سایر اموات نیز دارای حیات برزخی هستند. در مورد حیات شهدا قول خداوند که فرموده لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء کفایت می کند. اما در مورد حیات دیگران سمهودی در وفاء الفاء آورده که ما من أحد یمر بقبر أخیه المؤمن یعرفه فی الدنیا فسلم علیه إلا عرفه ورد علیه السلام.

مقدمه سوم

شبهات وهابیان به خوارج از جهات گوناگون

اول:

خوارج شعارشان لا حکم إلا لله بود و چنانکه امیرالمومنین فرمودند از این سخن حق، اراده باطل کرده بودند. حق بودن شعار به خاطر تطبیق آن با *إن الحكم إلا لله* است و اراده باطل آن، به خاطر نفی حکمیت و حکومت بود، در حالیکه قرآن فرموده *فإن خفتن شقاق بینهما فابعثوا حکما من أهله و حکما من أهلها*.

وهابیان نیز شعارشان لا دعاء إلا لله، لا شفاعة إلا لله، لا توسل إلا بالله، لا استغاثة إلا بالله، است که سخنان حقی است زیرا تنها حقیقتا خداوند است دفع ضرر می کند و خیر می رساند و مالک شفاعت است. اما اراده باطل از آن جهت است وهابیان با این شعارها از بزرگداشت کسانی که خداوند آنها را بزرگ داشته ممانعت می کنند و مانع توسل و شفاعت خواهی و استغاثه به کسی می شوند که خداوند او را شفیع و مغیث و وسیله قرار داده است.

از جمله سخنان مزخرف ایشان این است به کسی که بگوید: یا محمد، یا فلان، میگویند: آیا خداوند به تو قوت داده یا محمد؟ وقتی گفته شد خداوند، می گویند: پس چرا خدا را رها کرده ای و محمد را می خوانی؟

هدف این کلمات فریب و گمراهی است زیرا احدی نیست که معتقد باشد امور اصالتا به دست حضرت محمد است بلکه این طلب از باب توسل و طلب شفاعت از کسی وسیله و شفیع است.

دوم:

خوارج انسان های جامد و خشکی در امور دینی بوده و بر نماز و تلاوت قرآن مواظبت می کردند به حدی که پیشانی های آنها بخاطر سجده طولانی سیاه شده بود. آنها گمراهان طالب حق بودند همانطور امیرالمومنین فرمودند: *لا تقاتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فأخطأه کمن طلب الباطل فأصابه*.

وهابیان نیز همینگونه اند. آنها نیز جامد در دین بوده، نماز را در وقتش می خوانند و بر عبادت مواظبت می کنند و از محرّمات دوری می کنند و بقدری ورع دارند که از تلگراف هم استفاده نمی کنند.

سوم:

همانطور که خوارج دیگر مسلمانان را به بهانه ارتکاب کبیره تکفیر کرده و خون و مالشان را حلال دانستند، و گفتند: سرزمین اسلامی با وجود گناهان کبیره تبدیل به سرزمین کفر می شود، وهابیان نیز دیگر مسلمانان که مخالف معتقدات آنها بودند را مشرک دانسته و خون و مالشان را حلال دانستند. سرزمین های اسلامی را سرزمین کفر و جنگ و سرزمین خود را سرزمین ایمان دانسته و هجرت به آن را واجب کردند.

سلیمان بن عبدالوهاب در رساله ای که علیه برادرش محمد بن عبدالوهاب نوشته از ابن قیم نقل میکند: خوارج دو ویژگی مشهور داشتند: اول خروج از سنت و سنت شمردن چیزهایی که سنت نبود. دوم: تکفیر کردن بر اساس گناهان و در نتیجه حلال دانستن خون مسلمانان. پس هر مسلمانی است که از این دو اصل خبیث دوری کند که اکثر بدعت ها از این دو اصل ریشه می گیرند.

این دو صفتی که ذکر کرد، عینا در وهابیان وجود دارد.

چهارم:

خوارج در شبّهاتشان به ظواهر آیات و روایات استناد می کرده و گمان می کردند که دلالت بر کفر مرتکب کبیره دارد. وهابیان نیز در شرک دانستن استغاثه و طلب کمک از غیر خدا و دیگر اعتقاداتشان، به ظواهر قرآن و روایاتی استناد حال آنکه هیچ دلالتی بر اعتقاداتشان ندارد.

پنجم:

وهابیان مانند خوارج جنگ با حاکمان اسلامی و خروج بر علیه آنان را به اعتقاد اینکه آنان ائمه گمراه کننده هستند مباح دانسته است.

ششم:

همانطور که خوارج ترسی از مرگ نداشته و در جنگ ها پیشقدم بودند و گمان می کردند بعد از مرگ به بهشت می روند، وهابیان نیز به گمان رفتن به بهشت ترسی از مرگ نداشته و هنگام جنگ با مسلمانان این شعر را می خوانند.

هبت هبوب الجنة وین أنت یا باغیها

هفتم:

همچنانکه خوارج در نهایت جمود و حماقت بودند به طوری که کشتن خوکی در بیابان را فساد در زمین می دانستند اما کشتن صحابی روزه دار و تکفیر همه مسلمانان اطاعت خداوند می دانستند، وهابیان نیز در نهایت جمود هستند. آنها بزرگداشت و ذکر خدا (در اذان و اقامه) را حرام و بدعت می دانند و از تلگراف استفاده نمی کنند، در حالیکه مسلمانان را مشرک دانسته و خون و مال آنان را حلال می دانند و با توپ و تفنگ با مسلمانان می جنگند.

هشتم:

همانطور که برخی از کسانی به علم منتسب هستند، نظر خوارج را پذیرفتند چراکه در ظاهر قصد آن ها مقاومت در مقابل ائمه گمراه بود، برخی از منتسبین به علم نیز اعتقادات وهابیون را پذیرفتند چراکه وهابیون قصدشان را از بین بردن بدعت ها معرفی کردند. حال آنکه این سخنان خوارج و وهابیت، سخن حقی است که اراده باطل از آن شده است.

نهم:

همچنانکه رسول خدا در مورد خوارج فرمودند: آنها از مانند تیری که از کمان بیرون می رود، از دین خارج می شوند، در مورد وهابیان نیز فرموده است: خدایا شام ما را با برکت گردان، خدایا یمن ما را با برکت گردان، برخی گفتند یارسول الله نجد ما را؟ پیامبر فرمودند: از آنجا لغزش ها و فتنه ها بر می خیزد یا فرمود: از آنجا شاخ شیطان ظهور می کند.

مسلم نیز در صحیحش روایت کرده که: راس کفر از مشرق است و در روایت دیگری آمده: ایمان از سمت یمن است و کفر از جانب مشرق.

روایات زیادی که تصریح به طلوع شاخ شیطان از نجد کرده اند مشخص می کند مراد از مشرق در این روایات همان نجد است زیرا نجد در قسمت شرقی مدینه است.

اما برخی وهابیان گفته اند مراد از نجد عراق است! زیرا عراق بالاتر از حجاز است و نجد در لغت به مناطق بالاتر است. این ادعا فاسد است زیرا هرگاه نجد بدون قید بکار رود مراد سرزمینی است که عرفا به این نام مشهور است و اهل آن را نجدی می نامند. علاوه بر اینکه کلام اصحاب رسول الله که گفتند نجد ما را، تصریح دارد که مقصود نجد حجاز است.

در کتاب قاموس الامکنه و القاع آمده است: سرزمین نجد: در شرق سرزمین حجاز واقع شده و دو قسم است: نجد حجاز و نجد عارض. قرامطه، مسیلمه کذاب و وهابیها از نجد پیدا شدند.

از جمله کسانی که معتقد است این احادیث در مورد وهابیت است شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب است. از او در رساله اش در رد برادرش اینگونه حکایت شده است: از جمله آنچه دلالت بر بطلان مذهب شما می کند روایتی است در صحیحین که پیامبر فرمود: راس کفر از مشرق است. و همچنین در حالیکه رو به مشرق بود فرمود: از اینجا شاخ شیطان ظهور می کند.

این اموری که شما به سبب آنها مسلمانان را کافر می شمارید، در مکه و مدینه و یمن از زمان های گذشته تا کنون وجود داشته است. بلکه در هیچ سرزمینی به اندازه یمن و حرمین چنین اموری نبوده است حال آنکه اولین جایی که در آن فتنه ها ظهور کردند و من سرزمین مسلمانی غیر از این سرزمین نمی شناسم که از قدیم تا کنون بیشترین فتنه از آن سر بر آورده باشد. شما معتقدید که باید از مذهب شما تبعیت کرد و اگر قدرت بر اظهار این تبعیت نیست باید به سرزمین شما مهاجرت کرد و شما گروه یاری شده هستید. اینها خلاف حدیث پیامبر است. رسول خدا از آنچه قرار است بر امت اتفاق بیفتد خبر داد. اگر میدانست که سرزمین های شرقی مخصوصا نجد سرزمین ایمان خواهد شد و یمین و حرمین سرزمین کفر، حتما خبر میداد و برای اهل مشرق و مخصوصا نجد دعا می کرد در حالیکه حقیقت چیز جز مخالف آن نیست. همانا پیامبر شرق را به طور عموم و نجد را به طور خصوص دعا نکرد و خبر از ظهور فتنه در آن داد.

دهم:

همانطور که خوارج آیاتی که در مورد کفار نازل شده بود را بر مسلمانان حمل کردند، وهابیان نیز آیاتی که در مورد مشرکین نازل شده بود را بر مسلمین تطبیق دادند. در حالیکه پیامبر فرمود: مهمترین چیزی که از آن برای امت می ترسم کسانی هستند که قرآن را تاویل می کنند بگونه ای که آن را در غیر موضع و جایگاهش قرار می دهند. همچنین از ابن عباس روایت شده گفت: مانند خوارج نباشید که آیات قرآن را به اهل قبله تطبیق دادند حال آنکه در مورد اهل کتاب و مشرکین نازل شده بود. پس ندانسته خون ها ریختند و اموال را غارت کردند.

یازدهم:

از جمله شباهت های وهابیان و خوارج تراشیدن سر است. در روایتی از بخاری آمده است: از امت من کسانی از مشرق می آیند که قرآن می خوانند در حالیکه قرآن از حلقوم آنها بالاتر نمی رود و از دین بیرون می روند مانند تیری که از کمان بیرون می روند و هرگز بر نمی گردند همچنانکه تیر بر نمی گردد. گفته شد: چهره آنها چگونه است؟ پیامبر فرمودند: تراشیدن سر.

ابو داود نیز روایتی با همین مضمون روایت کرده با این اضافه که: دعوت به کتاب خدا می کنند در حالیکه به هیچ وجه اهل آن نیستند. گفته شد: چهره آنها چگونه است؟ پیامبر فرمودند: تراشیدن سر.

سید عبدالرحمن اهدل مفتی زبید گفته است: احتیاج به تالیف کتاب در رد محمد بن عبدالوهاب نیست بلکه همین سخن پیامبر که فرمود سیمای آنان تراشیدن سر است، در رد آنان کفایت می کند زیرا این احدی از اهل بدعت غیر از وهابیان این عمل را انجام نداده اند.

دوازدهم:

همانطور که خوارج مسلمانان را می کشت و بت پرست ها را رها می کرد، وهابیان نیز اهل اسلام را می کشتند و اهل اوئان و بت ها را رها می کنند و تا کنون احدی ندیده آنها با غیر مسلمانان بجنگند اما همه جنگشان با اهل طائف و اهل کربلا و دیگر سرزمین ها عراق و اردن و هزاران زائر یمنی بوده است. همه اینها در تاریخ آنهاست. با آنکه کفر و الحاد زمین را فرا گرفته است، آنها تنها جنگ و سلاحشان به سمت مسلمانان بوده است.

والسلام علیکم